

جلوه‌هایی از مقاومت در اشعار واصف باختری

پوهنمل دکتر محمد ظاهر فایز
 استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دری دانشگاه بامیان
m.zaherfaiez@yahoo.com

چکیده

افغانستان با تجاوز شوروی روزگار سختی را سپری کرد که در اثر آن هزاران تن از مردم مظلوم افغانستان شهید و آواره گردیدند. بروز چنین رویدادهای تلخ و خونین شعر معاصر افغانستان را نیز به شدت متأثر ساخت و زمینه‌های اجتماعی و مردمی را در آن پرورش داد، که تبلور آن در شعر مقاومت افغانستان بیشتر قابل مشاهده است. شعر مقاومت افغانستان به عنوان یکی از سکوه‌های بلند آزادی‌خواهی زمینه ظهور شاعران زیادی را فراهم ساخت، که واصف باختری یکی از شاعران تاثیرگذار و برجسته این رویداد به حساب می‌آید. باختری در لابلای اشعارش به عنوان صدای رسایی از جهاد و مقاومت افغانستان از ابعاد گوناگون نقش مهمی را ایفا کرده است؛ بنابراین در این پژوهش تلاش می‌گردد؛ تا جلوه‌هایی از مقاومت در اشعار باختری از زوایای مختلف بررسی شود که چه عناصری از مقاومت در باروری و رسالت شعر معاصر افغانستان موفق بوده است و واصف باختری در انعکاس خواسته‌ها و نیازهای ملت مظلوم افغانستان در رویارویی با اشغالگران و مهاجمان ارتش سرخ چه گونه عمل کرده است.

واژگان کلیدی: شعر مقاومت افغانستان، شهادت، آزادی، واصف باختری.

۱- مقدمه

تاریخ پر فراز و فرود افغانستان معاصر که از یک طرف رویدادهای تلخ و شیرین جهاد و مقاومت را در برابر نیروهای مهاجم ارتش سرخ شوروی در پی داشت و از طرف دیگر جنگ‌های ویرانگر و خانمان سوز داخلی را تجربه می‌کرد، تعدادی از شاعران افغانستان را واداشت تا در قبال همچو مسایل مهم نه بی تفاوتی اختیار نمایند و نه از رسالت عظیمی که همان بیدارگری و رساندن صدای مظلومیت مردم بلا دیده در برابر مهاجمان بوده است، شانه خالی نمایند؛ بنابراین شعر و ادبیات مقاومت افغانستان از ابعاد مختلف هم رسالت خویش را به بهترین وجه آن انجام داده است و هم موثریت خود را به عنوان مهمترین ابزار تشویق و ترغیب مردم علیه دشمنان وطن و به دست آوردن استقلال کشور داشته است.

از آنجای که شعر و ادبیات مقاومت بنا به گفته سنگری «تحت تأثیر شرایطی چون اختناق و استبداد داخلی، نبود آزادی... غصب قدرت، سرزمین و سرمایه‌های ملی و فردی به وجود می‌آید» (سنگری، ۱۳۸۹: ۶)، در قبال شکل‌گیری شعر و ادبیات مقاومت افغانستان بیشتر مصداق بارز می‌یابد. شرایط وخیم و خطرناکی که از یک سو اختناق و غصب قدرت را با سرزمین و سرمایه‌های ملی در فقدان آزادی و استقلال کشور به نمایش می‌گذاشت و از طرف دیگر با مرحله گذار از جهاد و مقاومت در اثر جنگ‌های درونی و شهروندی که مظالم اجتماعی و استبداد داخلی را به بار می‌آورد، بیش از هر مسئله‌ای احساسات و عواطف شاعران را جریحه دار می‌سازند و آنان را به واکنش‌هایی وا می‌دارند که پیامد این فرایند افزون به بار حماسی آن بیشتر به فرجه شدن جنبه‌های غنایی شعر مقاومت نیز می‌انجامد، که در آن «از احساسات دینی و میهن پرستی گرفته تا حیرت و عشق و کینه و تحسر و بیان غم‌های درونی و...» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۳۹)، رقم می‌خورد.

با توجه به این گونه مسایل شعر و ادبیات مقاومت افغانستان بعد از کودتای ۷ ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی که با اشغال ارتش سرخ شوروی توسط عمال دست نشانده آن رقم می‌خورد، اساسی‌ترین دریچه مقاومت‌سرایبی را برای شاعران افغانستان چه در داخل و چه در خارج از کشور می‌گشاید که به دنبال آن شاعران مشهوری چون: واصف باختری، خلیل الله خلیلی، لطیف ناظمی، پرتو نادری، شبگیر پولادیان، محمد افسر رهبین، لیلا صراحت روشنی، قهار عاصی، محمد شریف سعیدی، قنبر علی تابش، صبوراالله سیاه سنگ و چند تن دیگر در اوزان سنتی و نیمایی اشعار قابل توجهی سرودند، که بررسی و تحلیل روی

اشعار مقاومت هر یکی از این شاعران نیازمند رساله‌ها و مقالات متعددی است که در این-جا از آن صرف نظر می‌نماییم و صرف روی اشعار مقاومت واصف باختری شاعر ممتاز و پرآوازه افغانستان می‌پردازیم، که در لابلاهای اشعار این شاعر چیره‌دست و دردآشنای افغانستان چه مباحثی قابل ملاحظه و چشمگیری در قبال جنگ و جهاد و بن‌مایه‌های مقاومت افغانستان نهفته است؟ و کدام یک از مؤلفه‌ها و عناصر شعر مقاومت و پایداری بر چه مبنا و رویکردی در آن بازتاب و نمود بارز یافته است؟

واصف باختری متولد سال ۱۳۲۱ خورشیدی در استان بلخ افغانستان است. او از دانشگاه کابل مدرک کارشناسی ادبیات و از دانشگاه کلمبیای آمریکا مدرک کارشناسی ارشد فلسفه و از رشته آموزش و پرورش دانشگاه مذکور دکترا دارد (قویم، ۱۳۸۷: ۹۱ و ثروتی، ۱۳۹۰: ۱۶). او که از نوجوانی به سرودن شعر پرداخته است در قالب‌های کلاسیک و نو شعر می‌سراید در داخل و خارج افغانستان مشهور است و اکثر شعرا و ادبای افغانستان باختری را به عنوان چهره شاخص ادبیات نو و صاحب نظر در گستره شعر، ادب، عرفان و فلسفه می‌شناسند. باختری در تحول و گسترش شعر نو پارسی در افغانستان از جایگاه بلندی برخوردار است، که تاثیر و نفوذ او را در فضای ادبی افغانستان نمی‌توان انکار کرد. او قالب نو را از شاعران نوپرداز ایران و شاعران پیشرو جهان کسب می‌کند و زبان شعر او هم از نهایت متانت و پختگی برخوردار است (ثروتی، ۱۳۹۰: ۱۷). باختری با زبان‌های عربی، انگلیسی، هندی و روسی آشنایی کامل دارد و از این طریق برخی از اشعار مهم چهل و دو شاعر مشهور جهان را از کشورهای انگلیس، آمریکا، اسپانیا، روسیه، هند، لبنان، فلسطین، برازیل، ترکیه و... به زبان فارسی برگردان کرده است (ر. ک. باختری، ۱۳۸۸: ۳۷۱-۵۱۲) و علاوه بر آن اشعار یازده شاعر و دو داستان کوتاه افغانی را به زبان انگلیسی و هجده مقاله را از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است و تا اکنون دارنده چهارده مجموعه شعری، ۱۳۹ مقاله علمی پژوهشی به زبان فارسی و چهار مقاله به زبان انگلیسی است (ر. ک. ثروتی، ۱۳۹۰: ۲۱-۳۷). باختری یکی از شاعران مهم و صاحب سبک است که اکثر سروده‌های او حاصل نوآوری‌های فکری و عاطفی خود او است. اشعار باختری از لحاظ محتوای بسیار غنی و از لحاظ زبان و تصاویر مبتکرانه و خلاق است.

۱-۱- بیان مسئله

عنصر مقاومت و پایداری در اشعار واصف باختری از جلوه‌های خاصی برخوردار است که از یک طرف وجهه شعر مقاومت او را از سایر شاعران مقاومت پرداز افغانستان متمایز و برجسته می‌سازد و از طرف دیگر نگاه عمیق و فیلسوفانه باختری را که با پشتوانه دینی، فرهنگی، تاریخی و اساطیری کشورش گره خورده است در امر جهاد و مقاومت و ارزش خون هم میهنانش انعکاس می‌دهد، مسئله‌ای است که شاعر با اندوه و تحسر فراوان به اصل قضیه می‌بیند و با تمسک به ارزش‌های دینی، ملی و اساطیری از یک طرف هم میهنانش را علیه نیروهای اشغالگر ارتش سرخ شوروی تحریک می‌نماید و از طرف دیگر جایگاه بلند گذشته کشورش را فرایاد می‌آورد که در روزگاران نه چندان دور در دل ایران کهن با داشتن رستم‌ها و آرش‌ها از اهمیت و ارزش گسترده‌ای برخوردار بوده و ساکنان آن هر کدام به نوبه خود هم حافظان صلح، مدنیت و تمامیت ارضی کشورش بود و هم در دفاع از مظلومان دست براننده‌ای را دارا بوده‌اند؛ ولی در عصر شاعر بنابر عوامل عدیده‌ای نه آن شکوه و عظمت گذشته را دارند و نه توان دفاع از کشورش را، که در کل بروز چنین مسایل باختری را به یکی از شاعران برجسته مقاومت و پایداری افغانستان مبدل کرده است.

۱-۲- پیشینه تحقیق

هر چند پرداختن به هر بخشی از شعر و ادبیات مقاومت افغانستان یک مقوله نو و دست نخورده است؛ ولی با آن هم تعدادی از ادبا و محققین ایرانی و افغانی در قبال شعر و ادبیات مقاومت افغانستان با برداشتن گام‌های استوار، مقاله‌های ارزشمندی را نوشته‌اند که برخی از آنها را در این جا ذکر می‌کنیم:

الف. «شعر پایداری افغانستان» نوشته دکتر ناصر نیکوپخت و رضا چهرقانی، که از دریچه سیر تاریخی شعر و ادبیات پایداری و همچنان مضامین به کار رفته در اشعار مقاومت افغانستان را به بحث گرفته است.

ب. «تحلیل و بررسی عناصر ادبیات مقاومت در شعر معاصر افغانستان» نوشته دکتر عبدالرحیم نیک‌خواه است، که در آن سه موضوع: جنگ، صلح و مقاومت را در اشعار شاعران معاصر افغانستان بررسی کرده است.

ج. «تبلور آزادی در اشعار قهار عاصی» نوشته دکتر محمد ظاهر فایز و دکتر اسحاق طغیانی است که در آن آزادی خواهی و استقلال طلبی را که از عناصر مهم شعر مقاومت به حساب می آید در اشعار قهار عاصی به بررسی و تحلیل گرفته است.

با توجه به پژوهش‌های انجام یافته در قبال شعر مقاومت افغانستان، تا کنون هیچ مقاله‌ای که یکی از عناصر و مؤلفه‌های شعر مقاومت را در اشعار واصف باختری به بحث و تحلیل گرفته باشد نوشته نشده است و اشعار مقاومت باختری با همه جایگاه و اهمیت بلندی که دارد در معرض بی‌توجهی کامل قرار گرفته است؛ بدین لحاظ این پژوهش تلاش می‌نماید تا جلوه‌های از مقاومت را در اشعار باختری از ابعاد گوناگون آن مورد بحث و بررسی قرار دهد.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

پی بردن به اعلان موضع در برابر دشمنان از دریچه احساسات و عواطف شاعران که از یک طرف واقعیت‌های موجود را در بدنه یک ملت و سرزمین بازتاب می‌دهد و از طرف دیگر ذهنیت ناخودآگاه شاعر را که در ناخودآگاه جمعی همان ملت نیز متبلور است، از ارزش و اهمیت بسزایی برخوردار است؛ بنابراین بحث و بررسی راجع به اشعار مقاومت واصف باختری، شاعر بنام و پرآوازه افغانستان که از یک طرف خواسته‌ها، نیازها، بایدها و شایدهای مردم مجاهد و دیندار افغانستان را در رویارویی با مهاجمان و غاصبان سرزمین شاعر منعکس می‌نماید و از طرف دیگر گران بهاترین آثار یکی از شاعران مشهور افغانستان را از دریچه مقاومت و پایداری مرور می‌نماید دارنده اهمیت و ارزش بلندی است تا از این طریق هم به غنای شعر مقاومت افغانستان افزوده گردد و هم آثار مهم و دست نخورده واصف باختری در پیوند با شعر و ادبیات مقاومت برای ادب پژوهان، ادبا و شعرای دنیای پارسی به شکل درست‌تری میسر و شناسانده شود.

۲- بحث و بررسی

از آنجای که واصف باختری یکی از بنیان‌گذاران شعر نو فارسی در افغانستان به حساب می‌آید، شعر نو را با حرفه‌ی‌ترین شکل آن به کار گرفته است که از یک طرف مهارت و توانایی باختری را نسبت به همقطاران بر جسته می‌سازد و از طرف دیگر پشتوانه‌های عظیم علمی، فکری، فلسفی، دینی و اساطیری شاعر سبب گردیده است تا به اشعار او سبک و سیاق خاصی را رونما سازد که پیامد همچو مسایل به سبک فردی،

تصویرگرا، نمادین و خیال انگیزی منجر گردیده است که بیش از هر مسئله‌ای زمینه‌اشتهار او را در مغلقت سرایی و پیچیده‌گویی در میان ادبا و شاعران افغانستان فراهم ساخته است (ر. ک: فایز، ۱۳۹۵: ۷۳-۷۶)؛ بنابراین بروز چنین تبلیغات ناشیانه که از گستره فنون بلاغت، نظریه‌های ادبی و پژوهش‌های تخصصی ادبیات تا جایی بعید به نظر می‌رسد، آثار گران بهای شاعر را از حیطة پژوهش و تحقیق به حاشیه رانده است؛ در حالی که اشعار باختری برای آن عده از صاحبان دانش و اندیشه که کوچکترین آشنایی را با علوم بلاغی، تاریخ، فرهنگ، دین و اسطوره‌های ملی ایران کهن داشته باشند نه تنها پیچیده و مغلقت به نظر نمی‌رسد؛ بلکه با زبان فشرده، نمادین و گویایی سخن می‌گوید که در هر مصرعی از اشعار او با وجود تصویرگری و زیبایی باز هم معلومات گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف از دریچه کشف، تعبیر و تفسیر نهفته است، که از یک طرف هنری بودن شعر را تمثیل می‌نماید و از طرف دیگر بیشتر نیاز به دقت و بازبینی منتقدین آثار او دارد.

با توجه به این گونه مسایل اشعار باختری که برای طیف خاصی از ادبا، محققین و دانشمندان قابل بحث و بازبینی است؛ ولی با آن هم صبغه اجتماعی و مردمی اشعار او نیز از ابعاد گوناگون حفظ گردیده است، که یکی از موارد مردمی و اجتماعی بودن اشعار او را جلوه‌های از مقاومت و پایداری شکل می‌دهد که هم زبان تصویرگرا و هنری باختری را به طرف سادگی و مردمی شدن کشانده است و هم احساسات و عواطف شاعر را از حالات وجد و نشاط عاشقانه فردی به وضعیت تراژیک و غم انگیز جمعی و ملی مبدل ساخته است؛ بدین لحاظ بسیار به صراحت می‌توان اذعان نمود که عناصر مقاومت و پایداری در اشعار واصف باختری هم فربه و پررنگ است و هم با ابعاد وسیعی تجلی یافته است که برخی از آن عناصر را به ترتیب مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم.

۲-۱- بازتاب مظلومیت و بیچارگی مردم افغانستان

مظلومیت و بیچارگی مردم بی‌گناه، در هر جنگی محتمل است؛ اما جهاد و مقاومت افغانستان از نوعی دیگر است. ملتی که هم از طرف دشمنان تا به دندان مسلح مورد تهاجم و تجاوز قرار می‌گیرد و هم از لحاظ ایدیولوژیک دشمنانش ملحد خوانده می‌شود، به مراتب دردها و انگیزه‌های جهاد را مضاعف می‌سازد؛ بنابراین فرایند این رویداد تلخ خشم و نفرت شاعران را در برابر دشمنان و ترحم و دلسوزی آنان را در برابر وطن و مردم به شدت بر می‌انگیزد، که تعامل همزمان این دو نوع عاطفه (خشم و ترحم) در اشعار شاعران به مظلومیت نمایی یا بازتاب آن می‌انجامد.

واصف باختری مظلومیت‌ها و بیچارگی‌های مردم افغانستان را طوری بازتاب می‌دهد، که از یک طرف (کوه آسمایی) را که در مهمترین نقطه کابل موقعیت دارد به عنوان نمادی از استقامت و پایداری مردم افغانستان در برابر دشمن ذکر می‌کند و از طرف دیگر پهلوانان جوشن پوشی را فریاد می‌آورد که از توش و توان رستم، قهرمان اساطیری ایران کهن برخوردارند؛ ولی در اثر بدی حوادث خسته و خاموش ایستاده اند:

آسمایی کوه / گرد جوشن پوش رستم توش / در پگاه فرودین‌های اهورایی / خرجه‌ای از پرنیان نور پوشیده / هر زمستان / آبشار گیسوان نقره‌گون بر دوش / دیرگاهی شد / زیر سقف گنبد اندود / در هجوم بادهای وحشی چرگین / ایستاده خشمگین اما / خسته و خاموش / آنک آنک در فرودش ازدهای خفته بر گاهی / - لاژور دینه- / از دهانش شعله‌ور فواره‌های آتش کینه / راه بر هر رهگذر بسته... (باختری، ۱۳۸۸: ۲۳۲-۲۳۳).

باختری با زبان نمادین در قبال شکوه و وقار گذشته کشورش که در روزگاران دور، سرزمین نور و اهورایی دانسته می‌شد و از تاب و توان رستم، قهرمان اساطیری برخوردار بود، تحسر خود را ابراز می‌کند و از ناتوانی‌های مردم افغانستان که در برابر هجوم نیروهای متجاوز که با خشم، وحشت و کینه، شعله‌های جنگ را مشتعل می‌سازند دل نگرانی‌ها و غم‌های خود را با اثر پذیری از اخوان ثالث بیان می‌نماید و تجاوز دشمنان را با زبان هنری ازدها گونه می‌داند که بیش از هر مسئله‌ای بی‌گناهی و مظلومیت مردم افغانستان و تقدس جهاد را در برابر اشغال گران ارتش سرخ شوروی برجسته می‌سازد.

۲-۲- مرثی و سوگ سروده‌ها

مرثی و سوگ سروده‌ها که با زیر ساخت احساس ترحم و دلسوزی نسبت به وقایع تراژیک و جانسوزانه به وجود می‌آید، در اشعار شاعران مقاومت افغانستان نسبت به سایر شاعران مقاومت پرداز کشورهای جهان از بسامد بسیار بالایی برخوردارند (ر.ک: فایز، ۱۳۹۵: ۲۷۵)؛ بدین لحاظ به صراحت می‌توان اذعان کرد به هر میزانی که ظلم و استبداد در اثر هجوم بیگانگان در سرزمینی بیشتر جلوه‌گری نماید به همان اندازه، مرثیه‌ها هم بازتاب و رونق بیشتری می‌یابند، چنانکه یونگ نیز معتقد است: «هدف سوگواری خود نمایانه بر انگیختن احساس هم‌دردی دیگران است» (یونگ، ۱۳۹۲: ۴۴)؛ بنابراین مرثی و سوگ سروده‌ها، جهت جلب توجه کشورهای اسلامی و سردمداران بی‌درد جوامع بین‌المللی در گستره شعر مقاومت افغانستان بیشترین حجم را در بر می‌گیرند.

با توجه به این گونه مسایل، مراثی و سوگ سروده‌ها در اشعار باختری بسیار جانسوز و دردمندانه است. باختری در اثر جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های که دشمنان دین و وطن بر مردم افغانستان تحمیل کرده اند، از دو بعد به فضای خون‌رنگ و غمبار افغانستان نگاه نموده و دست به ایجاد سوگ و مراثی می‌زند، یکی از بعد عام و همگانی که فضای کشورش را چنان هنرمندانه و غمگینانه به تصویر می‌کشد که حتی خنیاگران ابرها نیز زار زار گریه می‌کنند که با گریه آن‌ها اندوه بر تاک‌ها (که نمادی از شادی است) چیره می‌گردد و انگورها در شاخه‌های تاک نیز گریه سر می‌دهند، که بیانگر اوج اندوه، درد و سرخوردگی - های عاطفی شاعر است و از طرفی هم نمودار هنرمندی اوست که با تصویر کشیدن دردها و غم‌های مردم از دریچه طبیعت، مراثی و سوگ سروده‌هایش را به مراتب سنگین و برجسته ساخته است:

خنیاگران ابرها با ارغوان‌های شکسته / بر درگه رنگین کمان غمناک می‌گریند / با گریه آن‌ها هم آوا / گویی که از اندوه تلخ کوچ رزبانان / انگورها در شاخه‌های تاک می‌گریند... (باختری، ۱۳۸۸: ۲۳۸). و همچنان (ر. ک. باختری، ۱۳۸۸: ۲۱۲-۲۱۳).

و دیگری هم مراثی و سوگ سروده‌های است که با نگرش خاص در قبال شهدا و از دست دادن پهلوانان صحنه نبرد سروده است. باختری در این بخشی از مراثی و سوگ سروده‌هایش مردم فقیری را خطاب قرار می‌دهد که هم گنج باد آورده و هم قهرمانان صحنه‌ای را از دست داده اند که با عین سرخ رویی؛ مانند روح بهار با سرخ جامگی همراه با عزت و وقار و به دور از هر نوع خاری و رنگ زردی جام شهادت نوشیده و ما را تنها گذاشته اند:

های فقر آلودگان آن گنج باد آورد کو آن یل گردن فراز پهنه ناورد کو؟
سرخ رو، نی سرخ جامه سبز چون روح بهار آن که پیش دشمنان رنگش ندیده زرد کو؟
از کدامین دست نا پیدا ز پا افگندیش کو چنان درد آشنای دیگر ای بی درد کو؟

(باختری، ۱۳۸۸: ۷۴)

باختری با وجودی که اوج غم و تحسر خود را در قبال از دست دادن سرمایه‌های مادی (گنج‌های باد آورده) و معنوی (شهدا و استقلال) کشورش ابراز می‌دارد؛ به نحوی از خواب آلودگان و مردمان بی درد که با دشمنان هم آوا شده اند نیز انتقاد می‌نماید که با دستان مرموز و نا پیدایی با منافقت و پشت کردن به ارزش‌های ملی و اسلامی، قهرمانان

صحنه رزم و نبرد را شغادوار از پا افکنده اند؛ بدین لحاظ شاعر توانسته است هم نهایت اندوه خود را ابراز نماید و هم واقعیت‌های موجود دیروز افغانستان را بازتاب دهد.

۲-۳- توصیف خون شهدا و جایگاه بلند شهادت

بازتاب خون شهدا و توصیف جایگاه شهادت از دریچه شعر و هنر نشان دهنده اوج غلیان احساسات و عواطف یک هنرمند و شاعر است، که با چشم داشت‌ها و گفت و شنودها از جریان قتل و کشتار انسان‌های بی گناه و مظلوم کاسه صبر و تحمل عاطفی اش لبریز می‌گردد و با احساس انسانی و تعهدی که نسبت به حیات انسان‌ها دارد، نمی‌تواند بی تفاوتی اختیار کند؛ از اینجا است که ذهنیت ناخودآگاه شاعر او را به گفتن و می‌دارد و شریان احساساتش را بیش از هر زمان دیگر به اهتزاز می‌آورد.

مقام شهید، ارزش و جایگاه شهادت در ایدئولوژی اسلامی اهمیت بسیاری دارد و در متون اسلامی بر ارج گذاشتن روی آن زیاد تأکید شده است. شهادت به عنوان یک عامل بسیار مهم و تأثیرگذار برای بسیج یک ملت در برابر تجاوز کشورهای بیگانه به کار می‌رود؛ بدین لحاظ این عنصر مهم در شعر و ادبیات مقاومت جهان و بویژه کشورهای اسلامی با تأسی از قیام امام حسین و سر مشق قرار دادن شهدای کربلا جایگاه اساسی خود را یافته است. شعر و ادبیات مقاومت افغانستان هم در کل مشحون از این هنجارهاست.

با توجه به این گونه مسایل، واصف باختری با نگاه هنری تری از خون شهدا تمجید می‌کند. او شهدا را از لحاظ پاکی، قداست و جهش با دریا خویشاوند می‌داند که برای زدودن زشتی‌ها و پلشتی‌ها با حضرت دوست پیمان بسته اند و فواره‌های خون شهدا با قطره‌های از نور، شک و تردید را از میان بر می‌دارد و اشک‌ها را جاری و ساری می‌سازند:

ای خویشاوندان دریا / هنگامی که تو میقات دوست را / در شامگاه فاجعه / با فواره
خون خویش آذین بستی / و طیلسان خونین خود را / با سخاوت همه دریاها / به خورشید
بخشیدی / بر دوش هر موج / تابوتی از مرجان بود... / و از گلوگاهی / که بوی باور خورشید
داشت / فریاد عاصی برنخاست / زیرا موکبت را نگریست / که با خوانچه‌هایی لبریز از قطره-
های نور / بر شانه ثانیه‌های تهی از شک / و انباشته از اشک / چه بشکوه می‌گذشت...
(باختری، ۱۳۸۸: ۳۱۳)، برای نمونه‌های بیشتر: (ر.ک. باختری، ۱۳۸۸: ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۶).

باختری به شهدا ارزش و جایگاه بلندی قایل است. او گلوگاه شهدا را هاله‌ای از نور می‌داند که بویی از خورشید را با خود داراست و هر قطره‌ای از خون آنان انباشته‌های از شک و تردید را از میان بر می‌دارد و برای مردم انباشته‌های از اشک را به ارمغان می‌آورد و با شکوه و عزت این جهان خاکی را پشت سر می‌گذراند و جانانه می‌گذرد.

۲-۴- بیگانه ستیزی و دعوت به اتحاد و یکپارچگی

بیگانه ستیزی که بر پایه عواطف خشم و نفرت استوارست، یکی از خواسته‌های ملت-ها و انسان‌های آزاد و متعهد به مفاخر خویشتن است. ملتی که دارای تاریخ پر بار و برآورنده‌ای هست و امیدی به باروری نسل‌های آینده خویش دارد هیچ وقت نمی‌خواهد زیر بار ظلم و استبداد بیگانگان قرار گیرد.

افغانستان به عنوان یک قسمت مهمی از ایران کهن دارای تاریخ پر بار و افتخار آمیز است که هم در عصر باستان و هم در زمان معاصر پیشه بیگانه ستیزی و استعمار زدایی را داشته و دارد. افغانستان چند بار انگلیس‌ها را با بدترین حالت از خاک شان برون راندند و در دهه‌های اخیر هم مشقت کوبنده‌ای بر دهان ارتش سرخ شوروی کوبیدند و با اتحاد و یکپارچگی، جهاد و مقاومت افغانستان را به ثمر رساندند ولی متأسفانه با بروز نبرد خانمان سوز داخلی انسان‌های تشنه به قدرت، ثمره این دست آورد بزرگ ملی و اسلامی را به خاک سیاه نشانده‌اند که بروز این مسایل در شعر و ادبیات افغانستان به شکل اندوهباری بازتاب یافته است (فایز، ۱۳۹۵: ۲۸۷).

از آنجا که بیگانه ستیزی در اشعار باختری از بسامد بالایی برخوردار نیست ولی باز هم نمونه‌هایی از آن به چشم می‌خورد که که با زبان زیبا و هنری، وطن دوستی و انزجار شاعر را از بیگانگانی که با سه مقوله زور، زر و تزویر دامان پاک و مقدس کشورش را آلوده ساخته اند، بازگو می‌کند. باختری ترفندها و نیرنگ‌های بیگانگان را که چشم طمع به خاک و کشورش دوخته اند با توسل به نمادهای اساطیری چنین بازتاب می‌دهد:

زبان مادرم شب‌نامه‌یی افتاده در پس کوچه‌های شهر غربت بود / که من آن را نهران از چشم بیدار پدر هر روز می‌خواندم / و گاهی نیز در صحرای سبز کودکی‌هایم / سوار باره رستم / به فرمان پدر از شارسستان زال زر تا قلعه افراسیاب پیر می‌راندم / ولی افراسیاب از اوج ایوان بلند خویش / به جای تیر زهرآگین / به سویم سکه‌های روشن لبخند می‌افشاند / و من بر جای می‌ماندم / و می‌پنداشتم افراسیاب از من هراسان است / و مادر نیمه شب‌ها

با زبان رازگونِ خویشتن در گوش من می‌گفت... / و او با خنده‌یی روییده بر متن کبود کینه جویی نیز / که دارد با نیای پار و پیرارت / ترا سوی حصار خویش می‌خواند / ترا از خویش می‌داند / ترا او خویش می‌داند / زبان من حریب‌ترین است / ولی این پرنیان را قطره‌ای از خون پولاد است در هر تار / به جنگ من میا زنه‌هار! (باختری، ۱۳۸۸: ۲۵۶-۲۵۷).

باختری با توسل به داستان‌های اساطیری ماجرا را طوری روایت می‌کند که انگار کودکان این دیار زبان مادری شان را در پس کوچه‌های غربت به فراموشی سپرده اند و این زبان در چنین شرایط اضطراری به شکل شب‌نامه‌ای بازپخش می‌شود و شاعر آن را با منش اجتماعی، نهان از چشم پدر هر روز بازخوانی می‌کند که در نتیجه این بازخوانی، او رخسارستم‌دستان را در زیر پا دارد و به فرمان پدر از زادگاه زال زر، پهلوان اساطیری این سرزمین تا قلعه افراسیاب- یگانه دشمن با تدبیر و دانای این دیار می‌راند ولی افراسیاب که در این متن هم نمادی از دشمن مکار و باتزویب است و هم ممثل نیروهای استعمارگر جهانی، با ترفندها و زیورها این کودکان را از ایوان خویش با لیخند فرا می‌خواند و دست زهراگین دوستی را با هزاران کینه‌های نهفته در دل به سوی آنان فراز می‌کند تا از این طریق به هدف‌های شومش دست یابد.

شاعر از طریق این روایت می‌خواهد این قضیه را برای نیروهای جوان کشور بازگو کند که از یک طرف تحت هیچ شرایطی به بیگانگان اعتماد ننمایند و از طرف دیگر نیروهای بیگانه می‌خواهند با ترفند دوستی، خود را در گوشه و کنار کشور جا بزنند تا به اهداف و مقاصد خویش دست یابند.

باختری در این جا سخنانی از زبان پدر با چنین لحنی: «این پرنیان را قطره‌ای از خون پولاد است در هر تار» بازگو می‌کند و به دشمنان اخطار می‌دهد که هر قطره خون باشندگان این سرزمین که روزگاری در تولید و انتقال ابریشم در گوشه و کنار جهان نقش قابل ملاحظه‌ای را به عهده داشته اند در برابر دشمنان با اتحاد و یک‌پارچگی مانند فولاد عمل می‌نمایند. او به دشمن گوشزد می‌کند که با توجه به این خصوصیت باشندگان این دیار هرگز به جنگ و مبارزه علیه این ملت مبادرت نورزند که چاره‌ای جز شکست و سرافکندگی در جهان ندارند.

۲-۵- تحریک و بیداری‌گری در برابر دشمن

«یکی از کارکردهای هنر و شعر، تحریض و تحریک احساسات است. این ویژگی در شعر مقاومت، به طرز نمایانی برجسته و شکوهمند است» (اکبری و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۸) تحریک و بیداری‌گری در گستره شعر مقاومت هر چند عملی است عقلانی، هدفمند و از قبل تعیین شده که از دریچه خیال، عاطفه‌گرایی و ذهنی بودن چندان سنخیتی با اساس شعر ندارد؛ ولی با توجه به رسالت شعر از دریچه تعهد و التزام می‌تواند یکی از عناصر بنیادین در قلمرو شعر و ادبیات محسوب گردد.

علاوه بر این تشجیع، تحریک و بیداری‌گری در برابر دشمنان متجاوز ریشه دینی دارد که به اوایل دوره‌های اسلامی بر می‌گردد؛ حضرت علی در سال (۳۷ هـ. ق.) با وعده دادن بهشت به یاران خود سفارش می‌کرد که اگر از شمشیر دنیا رهایی یابید، تاب‌گریز از سرای آخرت را ندارید: «کیست که شتابان و با نشاط با جهاد خویش به سوی خدا حرکت کند؛ چنان تشنه‌کامی که به سوی آب می‌دود؟ بهشت در سایه نیزه‌های دلاوران است. به خدا سوگند که من به دیدار شامیان در میدان نبرد شیفته‌ترم تا آنان به بازگشت به خانه‌شان که انتظار آن را می‌کشند» (امام علی، ۱۳۷۹: ۱۶۶)؛ اما در دوره‌های معاصر و قبل از ادبیات مقاومت توسط چهره‌های چون سید جمال‌الدین، اقبال لاهوری، امام خمینی و ... در جهان اسلام مطرح شده است که در عصر مقاومت نیز از اساسی‌ترین مؤلفه آن به حساب می‌آید.

واصف باختری جهت تشجیع و تحریک مردم آزاده افغانستان در برابر دشمن از غرور و شهامتی حرف می‌زند که صحیفه تاریخ با نام آن‌ها آغاز شده است و فتح و پیروزی را نیز هم‌قرین می‌داند:

مبادا بشکند ای رودها غرور شما	که این صحیفه شد آغاز با سطور شما
شبان تیره لب تشنگان بادیه را	شکوه صبح‌دمان می‌دهد حضور شما
هزار دشت شقایق هزار چشمه نوش	بشارتی است ز آینده‌های دور شما...

(باختری، ۱۳۸۸: ۹۸).

او در جای دیگر مردم خویش را در این جهاد مقدس به رزم و پیکار خونین در برابر دشمن دعوت می‌کند و دل‌داری می‌دهد که در این میدان رزم و نبرد تنها نیستند و هر

گوشه جهان آماده پذیرش یک رستاخیز عظیم و تمام عیاری است و متجاوزین چاره‌ای جز شکست و رو سیاهی ندارند:

تو تنها نیستی رزم آزما با دیو مردم خوار / که از هر گوشه گیتی / که از هر کارگاه و روستا و شهر / نوای کار و زار و بانگ رستاخیز می‌آید / تو هم برخیز و با رزمندگی پیکار خونین را پذیرا باش... (باختری، ۱۳۸۸: ۱۲۰)

۲-۶- آزادی و رهایی

«آزادی، از واژگان و اصطلاحاتی است که پس از انقلاب مشروطه در معنای سیاسی به کار رفته است. در شعر نو این واژه، هم بار سیاسی و اجتماعی و هم بار انسانی دارد» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۴۱) و در گستره شعر و ادبیات فارسی در دو حوزه ایران و افغانستان نیز فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرده است.

آزادی در گستره شعر و ادبیات فارسی از زمان‌های بسیار دور، از اسطوره تا تاریخ باستان و از تاریخ باستان تا امروز به صورت جدی مطرح بوده و در لابلای دواوین شاعران با ابعاد گوناگون آن انعکاس یافته است که برداشت از آزادی در لابلای اشعار شاعران کهن نیز به شکل‌های متفاوت جلوه‌گر است؛ اما در افغانستان با اندیشه آزادی خواهانه و جهان وطنی سید جمال الدین با این اندیشه: «که اسلام دین آزادی است و در برخورد با فیلسوفان آزادی خواه بهتر از هر ادیان دیگری برخورد مسالمت‌آمیز کرده و می‌کند» (عنایت، ۱۳۵۸: ۱۱۱) آغاز می‌شود و با شعرا و نویسندگانی چون محمود طرزی، عبدالهادی داوی، سید اسماعیل بلخی، ابراهیم صفا و... در حوزه‌های وسیعی تداوم می‌یابد (فایز، ۱۳۹۵: ۲۸۵)، که دامن به زدن به آن در این جا ضرورتی ندارد.

باختری آزادی را در لابلای اشعارش طوری بازتاب داده است که بیشتر با مژده‌های از امید و رهایی کامل وطن از چنگال نیروهای بیگانه و متجاوز همراه است. او با توسل به چهره‌های اساطیری، اوضاع سرزمینش را به تصویر می‌کشد و از این دریچه تهمینه را که بانوی وفادار رستم دستان، یگانه پهلوان نامدار ایران باستان است مورد خطاب قرار می‌دهد و او را با مژده زنده بودن سهراب جوان که نمادی از جوانان با شهامت و غرور وطن است برای شکست دشمن و گرفتن انتقام از آن‌ها دلداری می‌دهد و آیه‌های فتح و پیروزی را چنین به خوانش می‌گیرد:

تهمینه! / بالا بلند بانو / میدانی؟ / سهراب زنده است / بنگر به سوی مشرق بنگر /
فرزند نامدار تو آنک / با گیسوان سرخ پریشیده / بر کرده سر ز روزن تاریخ / تهمینه! / بالا
بلند بانو / میدانی؟ / کایا صدای شیهه رخس از کدام سو / برخاست؟ / کافراسیاب را / این
سان فتاده لرزه بر اندام... (باختری، ۱۳۸۸: ۱۶۳) و همچنان: (ر.ک: باختری، ۱۳۸۸:
۱۶۹، ۲۱۱).

۲-۷- هجو و نکوهش دشمنان و مخالفان

هجو در تاریخ زبان و ادبیات فارسی دارای پیشینه بسیار کهنی است که نمونه‌های آن
را از حراره ابن مفرغ گرفته تا عبید زاکانی و عصر امروز می‌توان در زمینه‌های مختلف سراغ
گرفت. از آنجایی که «زمینه‌های عاطفی هجو را خشم و اعتراض جهت دار و معطوف به
آزادی و زیبایی شناختی شکل می‌دهد که احساسات آن مالمال از نفرت و تحقیر باشد»
(زرقانی، ۱۳۸۸: ۳۸۷-۳۸۶)، در نظر بگیریم هجوسرایی پیرامون شعر و ادبیات مقاومت
افغانستان معنا و مفهوم اساسی خود را می‌یابد. بنا به گفته آدرنو که «وضعیت اجتماعی،
هجو را می‌آفریند و هجو نیز به صورتی نهفته، به افشای ذات وضعیت اجتماعی می‌پردازد»
(آدرنو و دگران، ۱۳۷۷: ۱۰۷). این مسئله واقعیت می‌یابد، که تجاوز روس‌ها و رفتار
مفتضحانه کشورهای قدرتمند که با روند استعمار و استثمار، بسیاری از کشورهای
اسلامی را به بند کشانده اند با موضوعاتی از قبیل بردگی، وطن فروشی و در خدمت
دشمن درآمدن، خشم و نفرت شاعران را برانگیزند و به هدف سرکوب دشمن در نیل به
آزادی کشورش، از چنگال روس‌ها به سرایش هجویه‌ها و نکوهش‌ها مبادرت ورزند.

با توجه به این مسئله، در اشعار و اوصاف باختری با وجودی که موجودیت هجویه‌ها
نسبت به سایر بن مایه‌های مقاومت از جلوه‌های کمتری برخوردار است؛ ولی او با هم با
هجو و نکوهش دشمنان، بزرگ‌ترین درد را از طرف بردگان و غلامانی می‌داند که در برابر
اقتدار و عظمت افغانستان بی‌حرمتی کرده اند و با چهره‌های مسخ شده، عزت و وقار مردم
را در برابر نان می‌فروشدند- دلکان بی‌هرزه و نگون مایه‌ای که با کمال بی‌نگی، روسپی
مآبانه آرزوهای پلید و ناجوانمردانه‌شان را بی‌شرمانه تنگ به آغوش می‌کشند:

و چهره‌های همه آینه‌های تیره مسخ / و پای‌ها همه چون نبض مردگان قرون / و
دست‌ها همه چون دشنه‌های زنگ آگین / و نام‌های همگی بنده، بنده زاد، غلام / و چشم-
ها همه چون شیشه‌های رنگ آگین / و خشم‌های نازای / و خواب‌ها سنگین / سپیده‌های

دروغین به چشم‌ها چیره / گرسنگان بیابان را / بین چگونه به تصویر نان فریفته اند / و دلقکان نگون مایه بر تکاور ننگ / کشیده روسپی آرزوی خویش به بر... (باختری، ۱۳۸۸: ۱۴۰).

۲-۸- مزده و بشارت بر پیروزی مجاهدین و رزمندگان

از آنجای که زیرساخت عمده جهاد و مقاومت را علیه نیروهای اشغالگر و متجاوز، پیشروان فکری جوامع شکل می‌دهد (ر. ک: خراسانی، ۱۳۸۷: ۹۳)، شاعران مقاومت پرداز هم به نوبه خود به عنوان یکی از پیشگامان و پیشروان فکری جهاد و مبارزه علیه دشمنان دین و وطن عمل می‌کنند که از یک طرف با برانگیختن احساسات و عواطف مخاطبان، که از کارکردهای اصلی هنر و شعر به حساب می‌آید- آنان را در برابر دشمن تحریض و تحریک می‌نمایند (ر. ک: اکبری و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۸) و از طرف دیگر با توجه به این مسئله که در ادبیات همه ملت‌ها، نوید و امید به پیروزی همواره وجود دارد؛ اما شاعران با بهره‌گیری از وعده الهی، امید به فتح و پیروزی مجاهدان را همیشه مطرح می‌کنند (ر. ک: سنگری، ۱۳۸۹: ۷۵)، رسالت و وظیفه اصلی خویش را با توجه به این سخن ژان پل سارتر که «سخن گفتن در حکم عمل کردن است» (سارتر، ۱۳۴۸: ۳۵)؛ ادا می‌نمایند.

با توجه به این گونه مسایل، واصف باختری به عنوان یکی از پیشگامان شعر و ادبیات مقاومت و پیشکسوتان فکری مردم بیشترین توجه را در قبال بشارت بر پیروزی مجاهدین و مردم شهید پرور افغانستان دارد. او با زبان هنری و متوسل شدن به چهره‌های اساطیری ایران کهن، هم میهنان دلیر و خستگی ناپذیر خویش را بر افق‌های از پیروزی مزده می‌دهد و هم با گزینش سیاوش پهلوان پاک سرشت و خوش نام اساطیری ایران کهن که با نعره‌ای از شیپور، شهرستان مشرق را عبور می‌کند، بر اختتام ظلومات و تاریکی‌های که دشمنان خونخوار و بی‌رحم بر خاک افغانستان سایه افکنده اند، نوید می‌دهد.

باختری با گزینش اصطلاح «شهرستان مشرق» که در واقع همان خراسان قدیم را به یاد می‌آورد از یک طرف افغانستان را سرزمین نور و روشنایی وانمود می‌نماید که در آن هیچگاه تاریکی بر نور نمی‌تواند مسلط گردد و از طرف دیگر بر افق‌های از فتح و پیروزی همچنان تأکید می‌کند:

ز شهرستان مشرق نعره شیپور می‌آید / که سالار سپاه سر زمین‌های عبیر و نور می‌آید / بشارت باد!! / بشارت چشم در راهان میلاد شقایق را / سیاوش شهسوار شهر آتش از دیار دور می‌آید / سمندش از ستام لاژوردین صد بدخشان است / کمندش دست باف پهلوان زاولستان است / شراب سرخ بهروزی به چرخش / ننگین لعل پیروزی در انگشتش / ایا افراسیاب خیره سر پدرو گو با افسر اورنگ / کله خودت - اگر پولاد - چون موم است در مشتش (باختری، ۱۳۸۸: ۱۵۹).

باختری با توسل به چنین نمادهای اساطیری سیاوش را که قهرمانی فتح و پیروزی در برابر پلیدی‌ها و ناپاکی‌هاست انتخاب می‌کند که با داشتن اسپ لاژوردین لگام و کمندی بافته شده در دستان قهرمان زابل (رستم)، شراب سرخ پیروزی را زمانی سر می‌کشد که ننگین پیروزی و فتح را در انگشت دارد و کلاه پولادین دشمن را که همچون افراسیاب با تمام خیره سری بر سر کرده است مانند موم در مشت خود می‌فشارد و با تمام غرور و همت خود تمام قدرت و توانمندی‌های دشمن را در خاک فرو می‌افکند.

واصف باختری جهت اطمینان بخشیدن آیه‌های فتح و پیروزی برای مردم افغانستان از مهمترین نمادهای اساطیری ایران کهن بهره می‌گیرد تا از یک طرف صلابت، توانایی، قدرت و عظمت ایران کهن را برای مردمش گوشزد نماید که در روزگاران دور هیچ دشمنی توانایی مبارزه را با نیاکانش نداشته است و از طرف دیگر با انتخاب این نمادها تلاش می‌کند تا زمینه‌های پیروزی را در برابر دشمن ملموس، واقعی و دیداری جلوه دهد:

باز گوش کاغذین دفتر کبود یادهای من / می‌نیوشد از هجا هجای بادهای دور / شیهه تبیره وار رخس تان / گوئیا / باز قامت رواق شب / می‌شود خمیده تا که بگذرد درفش تان / باز لرزه می‌فتد بر استخوان شب / ز آذر رخس دشنه‌های پر درخش تان... (باختری، ۱۳۸۸: ۲۱۱).

باختری که در آوان جهاد مقدس مردم افغانستان علیه ارتش سرخ شوروی، در دیار غربت به سر می‌برد، با رفتاری از خاطرات خود دردها و نویدهای را مطرح می‌کند که شیهه تبیره وار رخس را بادهای از بساط دور در گوش دفتر خاطرات او زمزمه می‌کند که با برافراشتن درفشی از فتح و پیروزی جهاد مردم افغانستان، شب‌ها و تاریکی‌ها رخت می‌بندد و از ستیغ شمشیر پهلوانان رزم لرزه بر اندام عاملان تاریکی و پلیدی می‌افتد و با

شنود شیپه‌های رخس رستم‌های قرن معاصر زمینه سقوط دشمن و پیروزی مجاهدین فراهم می‌گردد.

۲-۹- رجز خوانی در برابر دشمن

رجز خوانی یکی از سنت‌های کهن و دیرین در قبال رویارویی پهلوانان صحنه رزم و نبرد است که از سده‌های دور تا زمان ما در گستره زبان و ادبیات فارسی امتداد یافته است، که بنا به اسناد و مدارک باقی مانده، ریشه‌های آن به شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌رسد که پهلوانان حریف در نبردهای تن به تن خروش، هیاهو و رجز خوانی - های آنان همراه با غرش سم ستوران شان گوش فلک را کر و طبقات زمین و آسمان را شش و هشت می‌گرداند و فریاد بند و گیر و دار شان به آسمان می‌رفت؛ ولی در زمان ما از یک طرف همان سنت کهن شاهنامه‌ای در گستره ادبیات مقاومت و پایداری حفظ گردیده و امتداد یافته است و از طرف دیگر بنا به گفته ایزد پناه خطبه‌ها و نامه‌های سالار شهیدان، امام حسین و رجزهای یاران آن حضرت در نبرد عاشورا دریچه‌ای از این سنت را فراروی هنرمندان، ادبا و شاعران مقاومت گشوده است (ر. ک: ایزد پناه، ۱۳۸۲: ۳۰۳)، که در کل فلسفه وجودی رجز خوانی را می‌توان یک آزمون روانی تمام عیار خواند که پهلوانان رزم و نبرد در میدان رقابت برای تضعیف روحیه حریف از توانایی‌ها، مهارت‌ها، شجاعت‌ها، دلیری‌ها و چابک دستی‌های شان با حدت و شدت یاد می‌نماید تا طرف مقابلش را تحت تاثیر قرار دهد و با یک پیام و تلنگر روانی و مهارت زبانی حریف را مغلوب و خود را فاتح میدان سازد.

واصف باختری با رسالت ملی و انسانی که در برابر وطن دارد خود را عینا در میدان رزم و نبرد می‌پندارد و در نمایندگی از مجاهدین مانند شیر می‌غرد و با شهامت و دلیری به دشمن چنین خطاب می‌کند:

گمان مبر که درین بیشه شیر مردی نیست گمان مبر که در این راه رهنوردی نیست
سکوت پیش ز طوفان بود خموشی خلق گمان مبر که دیگر جنبش و نبردی نیست

(باختری، ۱۳۸۸: ۶۳).

از آنجای که دعوت به قیام، ایستادگی، ایثار و تداوم مبارزه روح ادب مقاومت و پایداری را شکل می‌دهد، داشتن این ویژگی‌ها نیز به رجز خوانی نزدیک می‌شود (ر. ک: سنگری، ۱۳۸۹: ۶۵). باختری هم دشمنان را از داشتن شیرمردان نستوه و خستگی

ناپذیر صحنه‌های نبرد می‌ترساند و خاطر نشان می‌کند که در این نبرد مقدس هیچ وقت توقف و سکوتی احساس نخواهد گردید تا از این طریق لرزه بر اندام دشمن وارد گردد.

با ختری علاوه بر این موضوع از یک طرف ستمگرانی را که در ظاهر خود را فاتحان صحنه نبرد می‌پندارند مغلوب شدگان جنگ تحمیلی اعلان می‌نماید و از طرف دیگر ایشار، شجاعت و از خود گذری فرزندان وطنش را که برای نجات کشور سینه‌ها را سپر ساخته اند به رخ دشمن می‌کشد تا دشمنان از این نوع ایشار و فداکاری‌های مردم افغانستان بزدلانه به هراس افتند:

آن که شمشیر ستم بر سر ما آخته است خود گمان کرده که برده است ولی باخته است
هان میهن بنگر پور تو در پهنه رزم پیش سوفار ستم سینه سپر ساخته است

(باختری، ۱۳۸۸: ۷۲).

۲-۱۰- انتقاد و اعتراض از چهره‌ها و گروه‌ها

انتقاد و اعتراض در برابر نابرابری‌های زمانه یکی از وظایف عمده شعر و ادبیات به حساب می‌آید، که از یک طرف رسالت پرخاش و ایستادگی را در برابر مظالم اجتماعی، بی‌عدالتی، نابرابری و اوضاع نابسامان سیاسی انجام می‌دهد و از طرف دیگر با پس‌منظر تعهد و التزام شعر و ادبیات را از محدوده تنگ تخیل و وضعیت کرخت و انزواگونه انفرادی به سوی اجتماعی شدن رهنمون می‌سازد و به آینه تمام‌نمای دردها، آرزوها و امیال یک ملت مبدل می‌سازد، چنانچه ژان پل سارتر هم بعد از جنگ جهانی دوم در قبال تغییر اوضاع نابسامان فرانسه روی وظیفه و رسالت شعر و ادبیات چنین تاکید می‌کرد: «ما می‌خواهیم در تغییر دادن جامعه‌ای که ما را در میان گرفته است شرکت کنیم؛ ما می‌خواهیم ادبیات وظیفه اجتماعی خود را که هرگز نباید فرو می‌گذاشت، دوباره به عهده گیرد» (نجفی، ۱۳۵۶: ۵۴).

با توجه به این مسئله انتقاد و اعتراض در فضای خفقان آور اجتماعی، سیاسی و نظامی از سردمداران نالایق و خائین به مثابه روح شعر و ادبیات مقاومت به حساب می‌آید که شاعران مقاومت پرداز با بروز آن نقش پیشروان فکری یک ملت را به عهده می‌گیرند و از این طریق هم انگشت انتقاد را روی اشتباهات و نارسایی‌های زمامداران می‌گذارند و هم مردم را از اعمال شنیع و پلشت آنان مطلع می‌سازند تا برای اعاده حقوق مردم و حفظ ارزش‌های دینی و ملی شان دست به اقدامات لازم بزنند و برای تغییر اوضاع سهم اساسی

خود را ادا نمایند؛ بنابراین واصف باختری با انتقاد از خائینانی که با کمال بی دردی و فقدان درک از اوضاع وخیم و خطرناک وطن که در بدترین حالت در کام دژخیمان مهاجم فرو رفته است در خارج از کشور با آرامش زندگی می‌کرد، انتقاد می‌کند که در «شب زایش ستاره دنباله دار»^۲ (شب فاجعه)، که وطن در آتش کینه‌های دشمنان قسم خورده می‌سوخت کجا بوده است که اکنون در پیش شهدای این مملکت که حتی خورشید هم به خضوع نشسته است، نگاه می‌کند و می‌خندد در حالی که در زمان‌های کهن و عتیق فرزندان این مملکت قطب نما را شناخته بودند، حالا این خائیان خاک فروش قطب نما را هم غضب می‌کنند و هم آن را به دشمنان خطرناک‌تر دیگری می‌فروشند تا در اثر همچون خیانت‌های آشکار نطفه‌هایی از خون، خاک و دشنه در سرزمین شاعر روز به روز بارورتر می‌شود. او با توجه به این گونه شرایط از خائینان بی درد و درک انتقاد می‌کند که چگونه این خاک را ترک می‌کند و به شهدای این دیار و دلیری‌های آنان می‌خندد و جانفشانی‌های‌شان را نادیده می‌گیرد:

در شب زایش ستاره دنباله دار / در لحظه مذاب آفرینش آتش فشان / تو کجا بودی؟ /
 عنکبوت آسا در کدام رواق هاویه / شقاوت را به تنیدن نشسته بودی؟ / که اینک از ایوان
 ژرف‌ترین شبان برزخ / بر خضوع سرخ خورشید می‌نگری و می‌خندی / که این سان از فراز
 باره شام‌گاهانی / که دریانوردان عتیق / قطب نما را شناختند / قطب نما را غضب کردند / و
 قطب نما را به تمساحستان فروختند... / در شگفتن نطفه بستن تثلیث خاک و خون و
 دشنه / دروازه وان کدام مذبح ستر و عفاف بودی؟... / در شبی که زمین بکر درد زایش
 داشت / در مالیخولیای پاسداری کدام جغرافیای چرکین بودی؟ (باختری، ۱۳۸۸: ۳۰۴-۳۰۵).

صدای اعتراض و انتقاد باختری نه تنها از افراد بی درد و درک از اوضاع نابسامان که در خارج از کشور حتی با دردمندان بلا دیده و گیرماندگان سانحه کوچکترین سر همدردی را نداشته اند خلاصه نمی‌شود؛ بلکه سایر گروه‌ها و افرادی را نیز در بر می‌گیرد که شاعر تحت عنوان دوست یا دشمن از آن نام می‌گیرد، که شاید منظور از آن کشورهای اسلامی و بویژه پاکستان باشد که مردم افغانستان را در سخت‌ترین شرایط که فقط در فکر بود و دوام خویش سعی و تلاش همه جانبه را به خرج می‌دادند، نه تنها کوچکترین کمک و همکاری را روی دست نگرفتند؛ بلکه برای رهگذران و عابران خسته و از پا افتاده ماجرای، سنگ‌ها

را هم نثار کردند و برای یک لحظه هم از خواب و خور راحت خویش نگذشتند و دین و وامی را که در برابر مردم افغانستان داشتند هم ادا نکردند:

ای گروه دوست یا دشمن / دور یا نزدیک / سال ها مردم / غرق در اندیشه بود و دوام خویش / جای جا بر ساقه اش کردند نام خویش / هر کدام از رهگذاران از کنارش سنگ بی جا یا به جایی را نثارش کرد / گرچه هر یک هم ز نوش میوه اش یا خواب خوش در سایه اش / آسوده، شیرین کرد کام خویش / از گروه وامدارانش یکی - حتا- / کی؟ کجا؟ پرداخت وام خویش (باختری، ۱۳۸۸: ۲۱۴-۲۱۵).

در اخیر آنچه از لابلای اشعار باختری فهمیده می شود، تداوم صدای انتقاد و اعتراض، از دید شاعر نه تنها موثر و کارساز واقع نمی شود؛ بلکه آیه های یاس و ناامیدی را در دل او همچنان متبلور می سازد تا این که از زبان پیری که از دریانوردان کهن سال رازها در سینه دارد، روایتی را بازگو می کند که با اوضاع و احوال افغانستان تناسب و همخوانی های فراوانی را داراست، که حاصل آن چیزی جز پا گذاشتن یک نا خدا در دو کشتی نیست.

پا گذاشتن ناخدا در دو کشتی تلمیح روشنی است در برابر زمامداران افغانستان که ظاهراً خود را ناجی کشتی شکسته افغانستان قلمداد می نمایند؛ ولی در باطن قدم در کشتی های به ساحل نشسته دیگری می گذارند که از طرف اربابان شان از برون فرمان داده می شوند تا زمینه سقوط و استغراق بیشتر این کشتی شکسته را فراهم سازد:

شنودم از زبان پیر سالاری / که از دریانوردان کهن بس رازها در سینه پنهان داشت: / شاید ناخدا را در دو کشتی گام بنهادن / دریغا ناخدایان این سخن را یاوه می دانند / دیگر ای ساحل امیدها پدرود! (باختری، ۱۳۸۸: ۲۵۳).

باختری با توجه به اوضاع نابسامان دیروز و امروز افغانستان که همه افتخارات و پیروزی های جهاد و مقاومت را در اثر جنگ های داخلی به باد فنا داده است از همه چیز سرخورده و بیزار است، حتی از اعتراض و انتقاد. او به خوبی می داند که چهره های خائین و خود فروخته شده نه توانایی شنیدن انتقاد و اعتراض را دارند و نه اهمیتی به چنین صداها داده می شود، از این جاست که باختری با دنیای از یاس و ناامیدی به ساحل امیدها پدرود می گوید و خدا حافظی می کند.

۳- نتیجه گیری

افغانستان با توجه به اهمیت و مزایای منطقه‌ای و استراتژیکی خویش بارها مورد تاخت و تاز و هجوم کشورگشایان و امپریالیزم جهانی قرار گرفته است؛ ولی هیچ یک از کشورهای متجاوز نه تنها در افغانستان به اهداف شوم شان دست نیافته است؛ بلکه در اثر رشادت، دلیری و فداکاری‌های ملت بزرگ افغانستان در قبال حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشورشان به بدترین وجه و با تمام سرافکندگی و شرمساری با شکست‌های فاحشی مواجه گردیده اند که نمونه‌های بارز آن را در هجوم و تجاوز پی در پی انگلیس در سده های قبل و اشغال ارتش سرخ شوروری در سال ۱۳۵۷ خورشیدی می‌توان مشاهده کرد.

تجاوز و اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی، تمام تار و پود اقتصادی، فرهنگی و در کل سرمایه‌های مادی و معنوی ملت افغانستان را از زوایای مختلف در معرض نابودی قرار داده بود، از یک طرف ملت افغانستان را که متشکل از اقوام و مذاهب متعدد بود در یک صف واحد قرار داد و از طرف دیگر زمینه جهاد مقدس را علیه نیروهای متجاوز و اشغالگر فراهم ساخت که در لابلای این جهاد مقدس ملت افغانستان با دستان خالی؛ ولی اراده مملو از عشق و ایمان راسخ نسبت به خدا و ارزش‌های اسلامی با قربانی نمودن هزارها تن از جوانان رشید این کشور در برابر نیروهای غاصب و تا به دندان مسلح شوروی وقت می‌رمزیدند؛ که بروز این رویدادهای تلخ و ناگوار از یک طرف منجر به غلیان عواطف و احساسات پاک و نیالوده شاعران افغانستان گردید و از طرف دیگر شاعران افغانستان را واداشت تا در قبال وطن با احساس مسئولیت در برابر نیروهای متجاوز واکنش‌های تند و مواضع جدی شان را ابراز نمایند. واکنش‌های که منبعت از حس نفرت، بدبینی و انزجار در برابر دشمن و احساس عشق، محبت، ترحم و دلسوزی در برابر وطن و جوانان مبارز این مرز و بوم بود- در قالب اشعار عرضه نماید تا ازین طریق هم خواسته‌ها و نیازهای مردم افغانستان و جوانان مبارز را از دریچه شعر لحاظ نمایند و هم زمینه‌های شکست و ناکامی دشمنان وقار و عزت میهنش را به عنوان پیشروان فکری مردم مساعد و فراهم سازند؛ بنابراین واصف باختری به عنوان یکی از پیشروان فکری و شعر مقاومت افغانستان سهم قابل ملاحظه خود را در قبال جهاد مردم افغانستان و سایر اقدامات لازم آن ادا نموده است.

واصف باختری که در میان ادبا و شعرای افغانستان بیشتر به نماد گزینی، مغلق سرایی و پیچیده گویی شهره است، در پیوند با تعهد و التزامی که در قبال وطن دارد زبان ساده تر و مردمی تری را انتخاب می نماید تا از طریق آن بتواند بسیاری از خواسته ها و نیازهای فکری و عاطفی ملت افغانستان را به بهترین نوع آن بازتاب دهد. او با پشتوانه عظیم فکری، دینی، فرهنگی، اساطیری و فلسفی که دارد از زوایای مختلف نقش مهم و برارنده ای در گستره شعر مقاومت افغانستان داراست که از یک طرف با حفظ توازن و تناسب عناصر شعر جهت بازتاب مظلومیت ها و بیچارگی های مردم افغانستان و خون شهدا از زبان احساسی و عاطفی بهترین استفاده را انجام می دهد تا احساسات و عواطف مردم را برانگیزد و آنان را علیه دشمن بیشتر تشویق و ترغیب نماید و از طرف دیگر برای آزادی و رهایی، هجو و نکوهش، بیگانه ستیزی و انتقاد و اعتراض از نمادهای اساطیری و تکنیک های زبانی طوری استفاده می کند که در جای نیاز به مفاخره و تشویق، الزامات غرور و افتخارات گذشته را در پیش چشم مخاطب مجسم می سازد و در جای نیاز به مبارزه و نبرد علیه نیروهای بیگانه و بیگانه ستیزی زبان نفی و پرخاش گرایانه ای را به کار می گیرد که نیاکان ما در طول تاریخ روی آن هم اصرار و پافشاری داشته اند و هم در عرصه های مختلف آن را به اثبات رسانده اند و از طرفی هم او در جای که زبان به هجو و نکوهش دشمنان می پردازد از تکنیک های زبانی طوری استفاده می کند که بیشترین زمینه را برای انزجار و بیزاری دشمنان در دل هر فرد وطن خواه و ملی گرا نیز فراهم می سازد.

در کل میتوان گفت که شعر مقاومت و صاف باختری مملو از درد و درک واقعی در قبال رویدادهای جانسوز و متلاطم افغانستان است که از یک طرف مظلومیتها و بیچارگی های مردم افغانستان در رویارویی با دشمنان بی رحم و متجاوز، احساسات و عواطف محبت انگیز او را در قبال وطن به غلیان آورده است و از طرف دیگر احساس از دست دادن شکوه، اقتدار و عظمت گذشته کشورش احساسات و عواطف نفرت انگیز و پرخاشجویانه او را علیه دشمنان دین و وطن برانگیختانده است که تلاقی همزمان دو احساس عشق و نفرت شاعر او را به بزرگترین شاعر مقاومت پرداز افغانستان مبدل ساخته است که تمام اشعار مقاومت باختری از عشق در برابر وطن و نفرت در برابر دشمنان آن مشحون و لبریز است.

منابع

۱. اکبری، منوچهر و دیگران. (۱۳۹۴). جلوه‌های پایداری در اشعار فدوی طوقان و سپیده کاشانی. نشریه ادبیات پایداری. سال هفتم شماره دوازدهم.
۲. ایزدپناه، عباس. (۱۳۸۲). خاستگاه و سبک شناسی ادبیات مقاومت. ماهنامه حضور، شماره ۲۸، ص ۳۰۳.
۳. آدورنو، تنودور و دیگران. (۱۳۷۷). درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات. ترجمه جعفر پوینده. چاپ اول، تهران: نقش جهان.
۴. باختری، واصف. (۱۳۸۸). سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا. به کوشش ناصر هوتکی. کابل: انتشارات پرینان.
۵. ثروتی، بهروز. (۱۳۹۰). نگاهی به احوال و آثار واصف باختری. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۶. خراسانی، احمد امیری. (۱۳۸۷). شعر پایداری هنر مبارزه با دشمنان سه گانه اثر فروغ صهبا، نامه پایداری (مجموعه مقالات اولین کنگره ادبیات پایداری - کرمان ۱۳۸۴، چ. اول. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس. ص ۳۱۸ - ۳۳۰.
۷. زرغانی، مهدی. (۱۳۸۸). تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
۸. سارتر، ژان پل. (۱۳۴۸). ادبیات چیست؟. ترجمه ابوالحسن نجفی. ج. اول. تهران: کتاب زمان.
۹. سنگری، محمد رضا. (۱۳۸۹). ادبیات دفاع مقدس (مباحث نظری و شناخت اجمالی گونه‌های ادبی). چ. اول. تهران: صریر.
۱۰. عالی عباس آباد، یوسف. (۱۳۸۷). غم غربت در شعر معاصر فارسی. گوهر گویا. سال دوم. شماره ششم. صص ۱۵۵ - ۱۸۰.
۱۱. عنایت، حمید. (۱۳۵۸). سیری در اندیشه عرب. تهران: امیر کبیر.
۱۲. فایز، محمد ظاهر. (۱۳۹۵). بررسی و تحلیل جنبه‌های غنایی در شعر معاصر افغانستان با تکیه بر آثار پنج تن از شاعران مشهور. پایان نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.
۱۳. قویم، عبدالقیوم. (۱۳۸۷). مروری بر ادبیات معاصر دری (بخش نخست). چاپ دوم. کابل: انتشارات سعید.
۱۴. کاکایی، عبدالجبار. (۱۳۸۰). بررسی تطبیقی موضوعات پایداری در شعر ایران و جهان. چاپ اول. تهران: انتشارات پالیزان.
۱۵. نجفی، ابوالحسن. (۱۳۵۶). وظیفه ادبیات. چ. اول. تهران: کتاب زمان.
۱۶. امام علی بن ابی طالب، (۱۳۷۹). نهج البلاغه. ترجمه محمد دشتی. چاپ سیزدهم. قم: انتشارات الهادی.
۱۷. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۲). رؤیاها. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: انتشارات قطره.